سخنراني در جمع طلاب حوزه‌هاي علميه و دانشجويان دانشگاهها، به مناسبت روز وحدت حوزه و دانشگاه - 28 /آذر/ 1369

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحيم
در ابتدا لازم مي‌دانم كه از همه‌ي برادران و خواهران، خانواده‌هاي معظم شهدا و جانبازان و آزادگان استان بوشهر كه از مناطق دوردست تشريف آورده‌اند و راهي طولاني پيموده‌اند، و همچنين آزادگاني كه از ميان ملت مسلمان لبنان تشريف آورده‌اند، صميمانه تشكر كنم.
روز وحدت حوزه و دانشگاه، از يادگارهاي ارزشمند امام بزرگوارماست. اين مسأله هم مثل همه‌ي تدابير و تصميمهاي مهمي كه در راه جريان صحيح و اسلامي جامعه‌ي ما، آن حكيم عالي‌مقام و آن انسان والا و بصير مطرح كردند، يكي از بركات وجودي ايشان بوده و هست و ان‌شاءالله خواهد بود.
امسال، سالگرد اعلام روز وحدت حوزه و دانشگاه، مصادف با ايامي است كه به بانوي بزرگ اسلام، دختر عالي‌مقام پيامبر (ص)، فاطمه‌ي زهرا (سلام‌الله عليها) متعلق است. بد نيست كه در آغاز عرايضم، يك جمله درباره‌ي اين بزرگوار مطرح كنم، تا ان‌شاءالله براي همه‌ي زندگيمان، بخصوص براي اين ايام تعيين‌كننده و سرنوشت ساز، راهگشا باشد. آن جمله اين است كه بعد از مقامات معنوي و مراتب روحاني فاطمه‌ي زهرا (سلام‌الله عليها) ـ كه ماها قادر نيستيم آنها را درست بفهميم ـ خصوصيت عملي آن بزرگوار اين بود كه در همه‌ي شرايط، تسليم محض حكم الهي و راه خدا بود. همين تسليم محض بود كه در طول تاريخ اسلام، از اين بزرگوار يك مجاهد بي‌نظير و يك پرچم مظلوميت و حقانيت به وجود آورد. تا امروز هم اين پرچم برافراشته است و روزبه‌روز مكانت آن موجود عالي‌قدر ـ كه در بحبوحه‌ي جواني، در عاليترين مراتب فداكاري قدم گذاشت ـ افزوده شده و حقيقتا مصداق "انا اعطيناك الكوثر" بوده است; همچنان‌كه در روايات هست.
و اما مسأله‌ي وحدت حوزه و دانشگاه و روحاني و دانشجو. با اين‌كه بيش از ده سال از اعلام اين امر مي‌گذرد، به نظر مي‌رسد كه هنوز درباره‌ي اين بنيان مباركي كه امام بزرگوارمان بنا گذاشتند، جا براي سخن گفتن و تحليل كردن و مطالعه كردن هست. وحدت حوزه و دانشگاه يعني چه؟ آيا مقصود اين است كه برنامه‌هاي حوزه را در دانشگاه، يا برنامه‌هاي دانشگاه را در حوزه اجرا كنيم؟ يقينا مقصود اينها نيست. حوزه براي خود، علوم و درسها و روشهايي دارد; دانشگاه هم براي خود، علوم و روشها و مقاصدي دارد. البته هركدام هم بايد روشهاي خود را كامل كنند و از تجربه‌هاي يكديگر استفاده نمايند; دراين بحثي نيست. بنابراين، مقصود از وحدت حوزه و دانشگاه، اينها نيست.
وحدت حوزه و دانشگاه كه امام به عنوان يك شعار مطرح كردند، اغلب از واقعيت تلخي در جامعه‌ي ما و يا همه‌ي جوامع اسلامي منشأ مي‌گرفت كه آن واقعيت تلخ، ساخته و پرداخته‌ي مستقيم و حساب‌شده‌ي دست استعمار بود. آن واقعيت اين بود كه وقتي استعمارگران، نقشه‌هاي فتوحات سياسي و اقتصادي و اجتماعي و فرهنگي خود را طراحي مي‌كردند، به يك مانع عمده برخورد كردند و آن، اعتقادات ديني ملتها بود.
البته اعتقادات ديني، همه‌جا مزاحم تجاوزطلبي استعمارگران نيست. آن دين تحريف‌شده، ديني كه ساخته‌ي دست قدرتها باشد، به‌طور طبيعي با قدرتها معارضه‌يي ندارد. اسلام مصداق تام و تمام آن ديني بود كه با حمله و يورش همه‌جانبه و متجاوزانه‌ي دول استعماري به مناطق اسلامي، حقيقتا معارضه مي‌كرد. استعمارگران در مطالعات خودشان، اين را فهميدند.
زياد شنيديد، نمي‌خواهم تكرار كنم. در هند، اين را تجربه كردند و در كشورهاي عربي، اين را تجربه كردند. در ايران،

اين را تجربه كردند. هرجا كه احساس وجدان ديني در مردم بيدار بود، نقشه‌هاي استعمار با مانع مواجه مي‌شد. يك نمونه، ماجراي تنباكو در ايران بود. يك نمونه، نهضت مشروطيت در آغاز كار در ايران بود. يك نمونه، حوادث خونيني بود كه در هند، در مقابل انگليسيها اتفاق افتاد. يك نمونه، برخورد افغانيهاي مسلمان با انگليسيها در اواسط قرن نوزدهم بود. يك نمونه، حركت سيدجمال در مصر بود كه انگليسيها را لرزاند. از اين قبيل نمونه‌ها، فراوانند.
لردهاي سياسي و انگليسيهاي عالي‌رتبه‌ي دولتي در آن زمان، تقريبا انگشت آنها نقشه‌ي سياسي دنيا را رقم مي‌زد. درحقيقت، آنها با همه‌ي دنيا كار داشتند; از استراليا بگيريد، تا مناطق مركزي آسيا، تا شبه‌قاره‌ي هند، تا ايران، تا خاورميانه، تا شمال آفريقا و تا امريكا. اين جزيره‌ي كوچك، در تمام مناطق دنيا اعمال نفوذ مي‌كرد.
آنها، به اين نتيجه رسيدند كه در اين منطقه‌ي حساس دنيا ـ كه نفت و گاز دارد و مي‌بايد انرژي آينده‌ي دنياي آن روز را تأمين بكند و از لحاظ سوق‌الجيشي، آن وقتي‌كه هواپيماها و اين وسايل ارتباطي سريع نبود، نقطه‌ي حياتي بين شرق و غرب محسوب مي‌شد ـ اگر بخواهند خودشان را تثبيت بكنند، مجبورند فكر اسلام را بكنند و به‌گونه‌يي وجود وجدان ديني اسلام را در اين منطقه علاج كنند; والا با بيدار بودن وجدان ديني و ايمان اسلامي مردم، ادامه‌ي نقشه‌هاي آنها ممكن نخواهد بود.
اين تشخيصشان، تشخيص درستي بود و واقعا درست فهميده بودند. مانع عمده براي آنها، عبارت از اسلام بود. حالا ما كه انگليسيها را گفتيم، نه اين‌كه بقيه‌ي دولتهاي اروپايي مؤثر نبودند; خير، فرانسه و ايتاليا و پرتغال و بلژيك هم بودند. در همه‌ي كارهايي كه آن روز در نقاط مختلف مي‌كردند، محور عمده انگليسيها بودند. در صحنه‌ي زندگي سياستها و اجتماعات، هر ملتي نوبتي دارد. آن روز هم نوبت آنها بود; مي‌تاختند و بي‌رحمانه تصرف مي‌كردند.
وقتي كه نوبت به كشورهاي اسلامي رسيد، به اين فكر افتادند كه بايد كاري كرد كه نسلهاي روبه‌رشد اين كشورها، از دين جدا بشوند. براي اين كار، دو راه بايد پيموده مي‌شد:
يك راه، اشاعه‌ي شهوات و بازكردن راه شهوتراني بود. همه‌ي اديان عالم، ـ نه فقط دين اسلام; منتها دين اسلام، منظمتر و دقيقتر از ساير اديان ـ با عنان گسيختگي شهوات انسانها مخالفند. اديان براي شهوات، ضابطه و قاعده و حدود و قيود دارند. پرورش روح انسان، بدون محدود كردن شهوات كه امكان‌پذير نيست. وقتي كه شهوات انسان، عنان گسيخته باشد، همان حيوان و بهايم است و رشد انساني امكان ندارد. لذا اديان با شهوات و عنان گسيختگي آن مخالفند.
پس در هر جامعه‌يي، راه مبارزه‌ي ساده و آسان با اديان اين است كه راه عنان‌گسيختگي و مهارگسيختگي شهوات را باز كنند. در ايران، اين كار را شروع كردند. يكي از راههايش ـ كه جزو مهمترين كارها بود ـ كشف حجاب بود.
يكي ديگر از راههايش، رواج ميخوارگي بود كه اين كار را انجام دادند. كار ديگر اين بود كه رابطه‌ي محدود زن و مرد را بشكنند. اين، جزو كارهاي تجربه‌شده است. وسايل جديد علمي و پيشرفتهاي تمدن ـ مثل سينما و راديو و تلويزيون و امثال اينها ـ نيز به آنها اين امكان را مي‌داد كه با خيال راحت اين كارها را در جامعه انجام بدهند. اين، غير از مقوله‌ي علم و سواد و فكريات و ذهنيات بود.
اشتباه اين‌جاست كه عده‌يي خيال مي‌كنند، آن چيزي كه موجب مي‌شود شهوات رواج پيدا كند، علم و دانش است. نه، علم و دانش، آن جريان دوم بود. جريان اول، جريان فرهنگي محض و بازكردن راه فساد فكري و عملي و جنسي و ابتذال زندگي روي مردم بود. اين، آن كار اول بود كه انجام دادند. لذا اولين كساني كه با اين حمله‌ي غربيها در ايران و همين‌طور در كشورهاي ديگر فاسد شدند، با سوادان نبودند; بسياري از بي‌سوادان بودند. همين حالا هم همين‌طور است.
كساني كه در دوران رژيم ستمشاهي غرق در فساد بودند، اكثر و اغلبشان بي‌سوادان و طبقات متوسط جامعه بودند.

بله، رفاه مؤثر است و كمك مي‌كند. آن حالت رفاه و مصرف‌زدگي و آسايش زندگي، به آن فسادي كه آنها دنبال مي‌كردند و برنامه‌ريزي مي‌نمودند، كمك مي‌كرد. اين، يك جريان بود.
جريان ديگر، جريان علمي و فكري بود. يعني با ورود تفكرات علمي جديد به كشورهاي اسلامي ـ كه قهرا جاذبه داشت و طبيعي بود كه پيشرفتهاي علمي‌يي كه اروپا به آن دست يافته بود، جاذبه داشته باشد ـ اين پيشرفتهاي علمي را وسيله‌يي براي بي‌اعتقادي به دين و خاموش كردن شعله‌ي ايمان ديني در دلها و از بين بردن بيداري وجدان ديني در آحاد مردم قرار دادند. لذا دانشگاهها را از اول بر پايه‌ي بي‌اعتقادي گذاشتند.
هر گروه از جواناني كه در دوره‌هاي اول براي تحصيل رفتند، هدف تبليغات ضد اسلامي اروپاييها قرار گرفتند. آن كساني كه اولين پرورش‌يافته‌هاي فرهنگ غرب بودند، غالبا ـ نمي‌گويم همه ـ كساني بودند كه با دين، بيگانگي و بلكه عنادي احساس مي‌كردند. البته ضعف نفسها و نبودن تبليغات ديني قوي و باب روز هم مؤثر بود.
بنيان دانشگاه ـ يعني مركز پرورش انسانهاي دانشمند طبق پيشرفتهاي علمي روز ـ بر بي‌ديني و معارضه‌ي با دين گذاشته شد و چندين سال اين مسأله را با قوت و دقت دنبال كردند. يعني نه تنها دين را در دانشگاهها ضعيف كردند، بلكه به معارضه‌ي با آن پرداختند.
هدف اينها معارضه‌ي با دين ـ به عنوان دين ـ نبود; هدف، همان چيزي بود كه اول عرض كردم; يعني بتوانند بر كشورهاي اسلامي سلطه پيدا كنند. براي اين كار، مجبور بودند نسلي را پرورش بدهند و تربيت بكنند كه آينده‌ي كشور را ـ چه از لحاظ اداره و چه از لحاظ سازندگي كشور ـ به دست بگيرد و به دين اعتقادي نداشته باشد و به ايمان مذهبي پايبند نباشد و بتواند در تصرف آنها واقع بشود. متأسفانه تا حدود زيادي هم موفق شدند. بنابراين، بناي دانشگاه را بناي بدي گذاشتند.
البته ايمان اسلامي و وجدان ملي در ميان مردم ما، آن‌چنان بود كه عده‌يي از دانشمندان و تحصيلكردگان سالم بمانند و سالم هم ماندند. به‌هيچ‌وجه نمي‌شود همه‌ي تحصيلكردگان دانشگاه را از دين و مصالح ديني و مصالح كشور، بيگانه توصيف كرد. اين، ادعاي درستي نيست. اما آن كساني را كه اينها مي‌خواستند از ميان اين جمع به مسندهاي قدرت برسانند، براحتي اين كار را كردند و در اختيار خودشان قرار دادند. لذا رجال سياسي، تحصيلكردگان اين دانشگاهها و كساني كه در سرتاسر كشور براي پستها يا كارهاي مؤثر و حساس احتياج داشتند، در يك نسل، بكلي با دين بيگانه شدند. آن نسل پرورش‌يافته‌ي دوران رضاخاني و اوايل دوران نفوذ دانش جديد و فرهنگ اروپايي در ايران، غالبا نسل بي‌اعتقادي بود.
البته بعدها وضع عوض شد و كسان زيادي با پيشرفتهاي ديني و آگاهيهاي مذهبي آشنا شدند و احساسات در دلها بيدار شد و تفكرات صحيح و روشنفكران متديني پيدا شدند و روحانيون نافذالكلمه‌يي ـ امثال شهيد مفتح، شهيد مطهري، شهيد بهشتي; اين شخصيتهاي برجسته ـ در دانشگاهها رسوخ كردند و اثر گذاشتند و نيز بعضي از شخصيتهاي دانشگاهي، با دنياي دين و مسايل مذهبي آشنا شدند و برخلاف آنچه كه آنها مي‌خواستند، پيش آمد; اما بناي كار را آن‌طور گذاشته بودند.
امام (ره) اين واقعيت را بهتر از همه كس مشاهده مي‌كردند، از ريشه‌هاي قضيه آگاه بودند، مظاهر آن را در دوران سلطه‌ي حكومت پهلوي مشاهده كرده بودند، علاج مشكلات ايران و بقاي استقلال و شعار "نه شرقي و نه غربي" در كشور را در اين مي‌دانستند كه روشنفكران و تحصيلكردگان جديد، حقيقتا با دين و ايمان مذهبي آميخته باشند و روحانيون ما كه از آن‌طرف بر اثر عواملي ـ از جمله، همين عواملي كه گفته شد ـ از پيشرفتهاي علمي و حوادث جهان و رويدادهاي مهم كشور به دور مانده بودند و بعضا دچار جمود شده بودند، مسايل جديد و پيشرفتهاي علمي و حوادثي را كه در دنيا مي‌گذرد، ببينند و با آنها آشنا بشوند و روشهاي تازه را تجربه كنند.
اين، همان وحدت حوزه و دانشگاه است. وحدت حوزه و دانشگاه، يعني وحدت در هدف. هدف اين است كه همه

به سمت ايجاد يك جامعه‌ي اسلامي پيشرفته‌ي مستقل، جامعه‌ي امام، جامعه‌ي پيشاهنگ، جامعه‌ي الگو، ملت شاهد ـ ملتي كه مردم دنيا با نگاه به او جرأت پيدا كنند، تا فكر تحول را در ذهن خودشان بگذرانند و در عملشان پياده كنند ـ حركت نمايند.
در راه ايجاد چنين كشور و جامعه و ملتي، علاجي جز اين نيست كه دانشجو و طلبه، حوزه و دانشگاه، روحاني و روشنفكر تحصيلكرده، در كنار هم، دوش‌به‌دوش هم و با هم، به سمت يك هدف حركت كنند; بدون اين نمي‌شود. او متدين است، و اين آگاه به مسايل جهان و مسايل روز. امام (ره) تا حدود زيادي در اين راه موفق شدند. امروز دانشجويان ما در جهت اسلامي حركت مي‌كنند، مجموعه‌هاي اسلامي در دانشگاهها داراي ارزشند و غالب دانشجويان ما، جوانان انقلاب و فرزندان انقلابند.
البته نكته‌ي مهم در دانشگاهها، روش حاكم بر دانشگاه است. در دانشگاهها، روشها و روابط، بايد صددرصد اسلامي بشود ـ كه البته تا حدود زيادي شده است ـ و مديريتها بايد براي اسلام در دانشگاهها، اصالت قايل بشوند. مادامي كه دانشگاه، پرورشگاه متخصصان مسلمان و متعهد نباشد، دانشگاه مطلوب انقلاب نخواهد بود. و اين نمي‌شود، مگر اين‌كه اساس و روش و سيستم در دانشگاهها اسلامي باشد. درسها، هرچه كه مي‌خواهد باشد; استاد، هر كس كه مي‌خواهد باشد; اما روابط، بايد روابط اسلامي باشد; يعني مدير و دانشجويان و استادان، اصالت را به اسلام بدهند و رعايت احكام اسلام را بكنند.
ارزشهاي اسلامي در دانشگاه بايد مورد مسابقه قرار بگيرد، اسلام در دانشگاه غريب نباشد عمل و تعهد اسلامي يك چيز انگشت‌نما نباشد، نماز، امانت، صدق گفتار، صفا، برادري، عمل جهادي، درس‌خواندن از روي علاقه و صميميت، كمك به يكديگر در فراگيري، تلاش براي تعمق در معلومات و دانشهاي مختلف رايج باشد.
علم و دانش هم اسلامي و از اسلام است; والا به دانشگاه رفتن و مقداري از بيت‌المال و امكانات مردم را مصرف كردن، و بدون اين‌كه يك نفر به علم دل بدهد و به فراگيري اهميتي بدهد، فقط براي اين‌كه بتواند سرهم‌بندي، تكه كاغذي به دست بياورد و در سايه‌ي آن شغلي بگيرد، تا پولي گيربياورد ـ نه اين‌كه شغلي بگيرد، تا كاري بكند ـ اين‌كه اسلامي نيست. دانشجو هم اگر اين‌طور درس بخواند، اسلامي نيست. استاد هم اگر اين‌طور درس بدهد، اسلامي نيست. روابط اسلامي در دانشگاه اين است; والا جوانان و دختران و پسران ما بحمدالله مسلمانند.
نكته‌ي ديگري كه در دانشگاه ما بايد مورد توجه باشد، اين است كه اين قشر جوان بايستي هميشه نسبت به مسايل انقلاب احساس مسؤوليت كند و خودش را از مسايل انقلاب بركنار نداند. انقلاب، امروز چه تكليفي را به او املا مي‌كند؟ از او چه مي‌خواهد؟ او چه نقشي مي‌تواند در پيشبرد انقلاب داشته باشد؟ وظيفه‌ي او چيست؟ قشر جوان بايد از خيل عظيم مردم ما ـ كه بحمدالله هميشه در صحنه‌هاي انقلاب حاضرند ـ جدا نشود و به رشد و آگاهي و باسوادشدن آنان كمك كند. در دانشگاه بايد به روي مردم باز باشد و دانشجو در محيط دانشگاه محصور نباشد. دانشجو بايد با اعضاي خانواده‌ي خود و با دوستانش، ارتباطات روشنگر داشته باشد و در مسايل كشور و مسايل جامعه سهيم باشد.
اين را شما جوانان بدانيد كه در تاريخ كشور ما ـ اقلا در اين هفت، هشت، ده قرن ـ براي جوان هوشمند و فرزانه، هيچ فرصتي مثل امروز وجود نداشته است. اگر از حدود دوره‌ي حمله‌ي مغول به اين طرف، مروري در تاريخ بكنيد (كه البته بايد تاريخ را ياد بگيريد; چون چيز مهمي است. اگر بخواهيد وضع و موقع امروز را درست تشخيص بدهيد و بفهميد كه در كجا قرار گرفته‌ايد، بايد تاريخ را بدانيد. تسلط به تاريخ، چيز خيلي مفيدي است)، خواهيد فهميد كه در تمام اين دوران هفتصد، هشتصد سال ـ از قبل از حمله‌ي مغول تا حالا ـ هيچ‌وقت نبوده كه به قدر امروز در اين كشور، براي انسان فرزانه‌ي مستعد، امكان رشد وجود داشته باشد. البته در قرنهاي چهارم و پنجم، در زمان رژيمهاي ديكتاتوري غزنوي و سلجوقي و امثال اينها كه مجال نفس‌كشيدن به كسي نمي‌دادند ـ آن‌طور كه در تاريخها

نوشته‌اند و اين تاريخها هم خيلي حجت نيست ـ نظاميه‌يي هم مي‌ساختند; اما اين‌طور نبوده كه راه معلومات و تحصيل، براي همه باز باشد. حالا نسبت به آن‌وقت قضاوت نمي‌كنيم; اما اگر از حدود حمله‌ي مغول به اين طرف را ملاحظه كنيد، خواهيد ديد كه دوران، دوران جهالت و بي‌اعتنايي به معلومات و دوران پادشاهان مستبد خونخوار بدون يك‌ذره اعتناي به مردم بود.

بعد هم كه مسايل فرهنگ جديد و دانشگاهها و امثال اينها به وجود آمد، هدف اول، باسواد كردن جوانان نبود. هدف اول، ساختن و پرداختن جوانان به شكلي بود كه در جهت پيوستن هرچه سريعتر به قطبهاي استعمار و استكبار جهاني ـ يعني در جهت نوكري ـ به دستگاهها كمك كنند. در اين دستگاهها، آن كسي عزيزتر بود كه نوكرتر باشد. فكر مستقل و آزاد و انسان سازنده مطلوب نبود; چون دولتها، دولتهايي بودند كه اساس كارشان بر وابستگي به بيگانه‌ها بود.

رژيم پهلوي را كدام قدرت سركار آورده بود؟ رضاخان را چه كسي سركار آورده بود؟ محمدرضا را چه كسي سركار آورده بود؟ اينها در تمام دوران سلطنتشان، در جهت منافع همان كساني كار مي‌كردند كه اينها را سركار آورده و قدرت بخشيده بودند. مي‌دانستند كه اگر از آنها قطع بكنند، امكان ماندن برايشان نيست.

امروز نگاه كنيد، در خليج فارس چه خبر است. اين دولتهايي كه هستند، احساس مي‌كنند رگ حيات و شيشه‌ي زندگيشان در دست امريكاست. دولت سعودي يك‌طور، دولت كويت يك‌طور، آن بقيه هم يك‌طور. كشور ما هم در رژيم سابق، مثل آنها بود. هدف و جهت حكومت، عبارت از پيوستگي و وابستگي و سرسپردگي بود. دانشجو را هم همان‌طور مي‌خواستند; دانشمندي هم اگر مي‌خواستند، همان‌طور مي‌خواستند; مگر آدمي كه به گوشه‌يي برود و كاري به كار آنها و خودش نداشته باشد و براي خودش زندگي حيواني‌يي بكند.

امروز دوراني است كه دانشگاه و دانشجو و جوان و زن و مرد، از هر قشر و نقطه‌يي از نقاط كشور، بدون اعتنا به وابستگيهاي فاميلي و شخصي و قومي و منطقه‌يي و غيره، مي‌تواند اميدوار باشد كه بر عالم شدن، مؤثر شدن، مفيد شدن براي كشور و تعيين‌كننده بودن در جهت حركت مستقل و آزاد ملت خودش قادر است. اين، چيز خيلي مغتنمي است.

امروز درس خواندن، حقيقتا يك فرصت الهي است. در راه دين، در راه اسلام عزتبخش درس بخوانيد; اسلامي كه امروز به ملت ايران، اين‌طور مكانت برجسته و مقام ممتازي در ميان ملتها بخشيده است. مردم ما از قدرتها بيگانه‌اند، به تشرها و تهديدهاي ابرقدرتها بي‌اعتنا هستند و لبخند تمسخر بر لبهايشان نقش مي‌بندد. اينها، عزت است.

الان شما به همين حادثه‌يي كه در خليج فارس اتفاق افتاده، نگاه كنيد. هريك از اين دولتهايي كه هستند، چشمشان به دهان يكي از قدرتهاست كه ببينند چه مي‌خواهند، چه مي‌گويند، چه اراده مي‌كنند، تا خودشان را برطبق آن توجيه نمايند; حتي دولتهايي كه معمولا باور انسان نمي‌آيد كه اين دولتها هم وابسته باشند !امريكا حرفي مي‌زند، اينها به دنبال او، حرفشان را ـ اگر غير از آن هم باشد ـ تصحيح مي‌كنند! حالا حق چيست، مصلحت مردم چيست، وجدان چه مي‌خواهد، هيچ مورد نظر نيست.

طبيعي است كه امريكا هم صددرصد در جهت منافع قدرتهاي استكباري خود ـ نه منافع مردمش ـ منافع كمپانيها، منافع آن دستهاي پنهان و مرموزي كه نظام امريكايي را تشكيل و به آن خط مي‌دهند و آن را راه مي‌برند، كار مي‌كند; والا ملت امريكا در حضور چندصدهزار سرباز امريكايي در بيابانهاي عربستان، چه منافعي دارد؟! منافع شركتهاي نفتي، شركتهاي فولاد، شركتهاي بزرگ چندمليتي، منافع آنهاست. همه چيز در خدمت منافع چنين مجموعه‌ي فاسد خدانشناس مردم‌نشناسي است.

در اين ميان، آن دولت و ملتي كه حق و مصلحت و حرف درست را طبق معيارهاي خود مي‌سنجد و با شجاعت آن

حرف را بر زبان مي‌آورد، ملت ايران است. اين، براي يك كشور و يك ملت، خيلي امتياز است. اين را انقلاب و اسلام به ما داده است. اسلام و انقلاب را بايد زنده داشت و در راه آن تلاش كرد و ريشه‌هاي آن را عميق نمود. براي اين كار، مهمترين نقطه، حوزه و دانشگاه است.
طلاب جوان و عزيز و زحمتكش و قانع و مؤمن در حوزه‌هاي علميه و نيز دانشجويان عزيز، اين جوانان، اين فرزندان و جگرگوشه‌هاي ملت، اين بهترين و پاكترين عناصر جامعه‌ي ما در دانشگاهها، بايد در خط اسلام و در جهت عظمت كشور و بلند كردن پرچم اسلام و بيدار كردن ملتهاي عالم و روح بخشيدن به اين دنياي مرده به وسيله‌ي دستهاي استكباري، درس بخوانند و كار و تلاش كنند، تا مطمئن بشوند كه فرداي ايران اسلامي، به مراتب از امروز بهتر خواهد بود. اين، هدف شماست. اين، هدف وحدت حوزه و دانشگاه است.
در پايان عرايضم، مجددا از خانواده‌هاي عزيز شهدا و جانبازان و آزادگان كه اين راه طولاني را از استان بوشهر و شهرهاي مختلف پيموده‌اند و به اين‌جا تشريف آورده‌اند، و نيز از عزيزاني كه از لبنان آمده‌اند، تشكر مي‌كنم و براي همه‌ي آنها دعا مي‌نمايم. اميدوارم كه خداوند به همه‌ي آنها عوض خير مرحمت كند و شما عزيزان دانشجو را در راه خود مستقر و مستدام بدارد.

والسلام عليكم و رحمه‌الله و بركاته